

زیر لب نقله بود رسم چرا
طلب حسن عنایت ز رخست
شکل بالای تو شیرین خالیت
بی تو تنه ما نشیماست سیاه
ناید از بی ادبان شیوه عشق
سکین در دکنون شد جای
عس هاست که همیشگی لب است
ساقی بیا و باده ده اکنون که فرصتست
چشم بر روی شاه و لو غم بیا که چنگ
جان مرا ز غم راحت نشان بر سر
پیکان آید که آید ز دست دوست
نراند که کس نگذرد آنستان مرل
هر سلفی بلخ قناعت کجا بره
ز انبای هر وقت می خوشی می شود
جای بخت و جز نتوان یافت ز راه دست
موقوف وقت باش که این کار وقتست
ارو بخوشت که راه عیدست
از روی تو عید عاشقان را
هر سال یک عید روزی
شد عید من از زنت تجست
کف زنت بجان رسیدم

نقطه خال تو بالی لب است
بنده ز غایت حسن طلب است
کز ز شیرین لب که از طلب است
روز ما بی کسی سینه تر ز غنیمت
مده عشق سر اسرا دست
سکین در دکنون شد جای
عس هاست که همیشگی لب است
مطلب بزن تر از که فرصتست
ای بند که بر کنه جای عید است
که عشق نصیب او آید غایت
بر مغان سینه ز باران کس است
بر کرم ز تیغ ز صید باران است
این فقه در خنریه آید غایت
خوشتر وقت لکه مختلف غنیمت
جای بخت و جز نتوان یافت ز راه دست
موقوف وقت باش که این کار وقتست
انگشت غایب اهل عیدست
صبحی به بار کی و عیدست
مارا هر روز از تو عیدست
زین عید تجست فر که دیدست
عیدی ز فرام همی رسیده است
شیدا

تخطی زمانه خلدت لطیف
بی موعده وصل منو دام عید
بر جای خسته دل و عیدست
نفسه در ولنج که ز غنیمت غنیمت
بماند صعد غم ز غم که خطا جام
بودم خجسته خوش که رسید از غم دوست
گفت ای بچه ز غم که غنیمت ز غنیمت
بر خیز و باده خورد که ترا خور ایام
ساقی بیا که شعله ای می زره نبرد
دره دلا خف که رفت آنکه لغتی
جای شورش ز غنیمت که غم غنیمت
در ظل آن کرم که غنیمت غنیمت
بر بازار جوانان فلک ساری کس است
یاد رفت از دیده لیکن روزی بود ز غنیمت
شوق اندر ظاهر و باطن ز غنیمت غنیمت
در حضور حکمت بر جان نظر کردن غنیمت
ظالم خوش نیست بر لب ز غنیمت غنیمت
نگو در روزی که نمانست ذوق صبر و شکر
آن که جان ز غنیمت غنیمت غنیمت
آن بر می وزانند سخن تحسیر کرد
مل کار از غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

بر قامت دلگشت برید دست
طرفش آن خطیست که بر دور غنیمت
هر زمانم از خط چرخ و اختر دست
پیری که در خنجه قدش در شکرت غنیمت
در دست آن حرفی که کفش بر دورت
بر روی ز مدهد پیر و جا و ادب دست
انرا که نشاید لعل تو در سر دست
ز دم مرا ساسی چو سست سگ دست
چون حلقه از نشین اقبال بر دست
در ظل آن کرم که غنیمت غنیمت
بر بازار جوانان فلک ساری کس است
کس بصورت غایت اما غنیمت غنیمت
پیش اهل باطن این غنیمت غنیمت
بکن مان خاطر نشینی ای که جانان غنیمت
پیش عاشق هر چه عشق است با غنیمت
بدر بنای ای تو صابری ز یاد باشا کس است
هم اشارت ماند جانم بهار غنیمت
مزان سبب که بریند شاعر نیست جای غنیمت
دم رفقت چنان زودیکه کامر است